



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

گسستی در دوران‌های تاریخی

اعتراضات جدید جهانی در فاصله‌ی بین سازمان و جنبش

داریو آتزلینی

ترجمه‌ی: مریم فرهمند



دی ۱۴۰۰

از اواخر سال ۲۰۱۰ زنجیره‌ای از اعتراضات توده‌ای و شورش‌ها در کشورهای مختلف در سراسر دنیا رخ داده است. به‌رغم همه‌ی تمایزات بین جنبش‌ها و جوامع مختلف، توازی‌ها و همانندی‌های فراوانی میان محتوا، شکل و نقش‌آفرینان آن‌ها وجود دارد که نشان از پدیده‌ای جهانی دارد. هریک از این جنبش‌ها، دموکراسی را به سؤالی عملی بدل ساخته‌است. آن‌ها از پذیرش اولویت‌بخشی منافع مالی و اقتصادی بر منافع سیاسی و اجتماعی سرپیچی می‌کنند. ظهور و عملکرد این نوع جنبش‌های جدید نشانگر گسستی از اشکال سابقاً غالب بر امر بسیج و سازماندهی و همچنین ارتباطات اجتماعی است. در این مقاله استدلال خواهد شد که در این‌جا موضوع مربوط به گسستی در دوران‌های تاریخی است. اشکال جدیدی از سازماندهی و ذهنیت جمعی پدید آمده‌اند که دیگر اغلب‌شان مانند دهه‌های پیشین جذب عملکردها، سازمان‌ها و نهادهای موجود نمی‌شوند. نتایجی که از این تحولات اجتماعی حاصل می‌شوند بسیار عمیق و گسترده‌اند.

۱ - گسست در دوران تاریخی

در مقاطع مختلف دوران‌های تاریخی، تکانه‌ها و ایده‌های جدید، تجارب و امیدها در سطحی بسیار وسیع، یکسره سراسر جهان را درنوردیدند و تقریباً در همه‌جا (دیر یا زود) بنیادهای اندیشه و سامانه‌ی جامعه را متحول ساختند. علل تحولاتی از این نوع - اگر بخواهیم صرفاً سه نمونه بیاوریم - انقلاب‌ها و شورش‌ها در اواسط سده‌ی نوزدهم، مبارزات و انقلابات کارگری در اوایل سده‌ی بیستم و جابجایی‌های عظیم سیاسی و فرهنگی و مبارزات ضد استعماری در سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ بودند. امروز ما دوباره در آستانه‌ی دوران تاریخی مهمی قرار داریم که اجزاء مشخصه‌اش، طرد جهانی و رو به رشد دموکراسی لیبرال و همچنین رد منطق [دموکراسی] نمایندگی گره‌خورده با آن است که هم‌زمان به معنای رد قالب‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هژمونی است که در دهه‌های گذشته عرضه شده‌اند. این عدم پذیرش با خود-سازماندهی توده‌ی پیش‌ازاین سازمان‌نیافته همراه است که بر اساس روش دموکراسی مستقیم، اشکال اشتراکی نوینی برای گردهم‌آیی پدید آورده است. همسازي درونی در ابعاد، میدان بُرد، محتوا، راستا و شکل سیاسی‌ای که این پدیده آشکار می‌کند، حداقل از سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ ناشناخته است.

اکثر انتقادات شدید اخیراً مطرح‌شده در رسانه‌ها، همچنین در علوم، مبنی بر این‌که جنبش‌های سال‌های گذشته دستاورد زیادی نداشته‌اند، مثلاً «جنبش اشغال وال استریت» [OWS: Occupy Wall Street] «بی‌تأثیر» باقی مانده است (Demirović 2014: 419)، دنباله‌روی از نگاه تنگ‌نظرانه به سیاستی

نهادینه است و موفقیت ظاهری یا شکست جنبش‌ها را در راستای پارامترهای دمکراسی لیبرال می‌سنجد که این جنبش‌ها، علیه آن صف‌آرایی کرده‌اند. اما این‌جا باید بیش‌تر پیرو نظر گرامشی مبنی بر جابجایی‌های فهم متداول عامه بود؛ جابجایی‌هایی که با نگاهی دقیق‌تر، بسیار عظیم‌اند.

ورای موفقیت‌های معین بی‌شماری که وسیعاً از سوی رسانه‌ها و پژوهش‌گران نادیده گرفته می‌شوند، عمدتاً باید نگاه‌ها متوجه اثرات جنبش‌های تازه بر اشکال سازماندهی و اعتراضی تاکنون مسلط شود. هیچ‌کس نمی‌تواند از عملکردهای عرضه‌شده توسط جنبش‌های جدید از ۲۰۱۰ بسادگی بگذرد. از زمان ظهور اعتراضات جدید – حتی سازمان‌هایی سنتی مانند سندیکاها – در بسیاری نقاط با اشکال جدید سازماندهی و اعتراضی این جنبش‌ها هم‌سو هستند. از تمام افراد دخیل در کار بسیج و سازماندهی، از ترکیه تا امریکا، از مصر تا اسپانیا، این اظهار شنیده می‌شود: «هیچ چیز مثل قبل نیست». در ترکیه آن را «روح گیزی [Gezi]» می‌نامند، می‌گویند: شیخ گیزی در گشت‌وگذار است، و در اسپانیا صحبت از «ژن جنبش پانزدهم ماه مه [DNA der M15]» است که بر اعتراضات نوین حک شده است.

وجه اشتراک جنبش‌های نوین این است که منطق نمایندگی سیاسی را رد می‌کنند، زیرا این منطق همواره به‌عنوان امری غیردمکراتیک تجربه می‌شود. هم در تجربه‌ی شخصی، دال بر این‌که به هیچ‌وجه نمی‌توان، یا به ندرت می‌توان بر تصمیم‌گیری‌های مهم اثر گذاشت، و هم در تجربه‌ی مکانیزم نمایندگی سیاسی در ارتباط با عملکردها و اهداف شخصی؛ [بیان این تجربه‌ی اخیر را می‌توان در تاثیر سیستم‌ها بر] طرح و کاربست مکانیزم‌های تصمیم‌گیری بدیل، مبتنی بر دمکراسی مستقیم، افقی و اجماعی دید. اکثر جنبش‌های نوین، در عمل از اشکال دمکراسی مستقیم در فضاهای عمومی استفاده می‌کنند؛ از میدان تحریر در قاهره تا میدان‌ها و پارک‌ها در اسپانیا، یونان و ترکیه، در برزیل و در امریکا، یا در گردهم‌آیی شهروندان بوسنی هرزگوین. دمکراسی مستقیم و مشارکتی، اصل اساسی ساختارسازی است که هیچ‌کس آن را زیر سؤال نبرده، و یکی از آشکارترین سرشت – نشان‌های جنبش‌های جهانی جدید است. [۱] این پراکسیس در مناطق شهری، محل کار و دیگر مکان‌هایی که این جنبش‌ها رشد یافته‌اند، حاضر است. (Sitrin/Azzellini 2014) بسیاری از جنبش‌های امریکای لاتین در آغاز سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، شکل و محتوایی دقیقاً همانند داشتند؛ جنبش زاپاتیست‌ها در مکزیک، جنبش [کارگران کشاورزی] بی‌زمین در برزیل [Movimento dos sem terra, MST]، شورش‌ها و سازماندهی در آرژانتین، سازماندهی توده‌ای در ونزوئلا، جنبش‌های بومیان از مکزیک تا کلمبیا، بولیوی و اکوادور؛ این‌ها فقط چند نمونه‌اند. این نخستین موج «اعتراضات ضد نمایندگی»، به‌عنوان پیش‌تاز بی‌واسطه‌ی اعتراضات

فعلی ارزیابی می‌شود و می‌بایست به‌عنوان بخشی از زمان طولانی گسست در دوران تاریخی تلقی گردد. (Sitrin/Azzellini 2014: 14ff.) [۲]

تحولات اجتماعی قاعداً مسیری سراسر و تک‌خطی ندارند. این تحولات در همه‌جا به شکلی موازی و همانند رخ نمی‌دهند و همواره دارای گرایش‌های متضادی هستند. به همین ترتیب، تمامی جنبش‌های گذشته در سراسر دنیا نیز نمی‌توانند به‌مثابه مدرک و سندی برای گسستی تاریخی به‌کار گرفته شوند. اما مسئله بر سر جمع‌آوری «سیاهه‌ای از معیارهای آزمون» نیست که براساس آن‌ها بتوان «تعلق» جنبش‌ها را نسبت به پدیده‌های جهانی جدید، سنجید (حتی «۱۹۶۸» نیز همه‌جا یکسان نبود)، بلکه موضوع بر سر تشریح مجموعه‌ای از سرشت - نشان‌های تحول و تغییری است که در ترکیب‌های متفاوتی بروز کرده‌اند و همگی‌شان نشان‌گر کیفیتی نوین هستند، که البته براساس آن نمی‌توان به پیش‌بینی‌هایی درباره‌ی آینده دست زد.

۲ - قطار را متوقف کن ...

آغاز بسیج‌ها در سراسر دنیا، علیه نهادن بار غیرقابل تحمل هزینه‌ی بحران بر دوش اکثریت مردم بود و اعتراض و ناراضی در برابر سیستمی که نجات بانک‌ها را بر نجات مردم ترجیح می‌داد؛ همراه با تشخیص این نکته که مردم امکان اثرگذاری بر هیچ‌یک از تصمیمات سیاسی را ندارند. یکی از معروف‌ترین شعارها در آغاز اعتراضات در اسپانیا این بود: «آن‌ها می‌گویند دمکراسی، اما این دمکراسی نیست». آنا مندِس [Ana Méndez] در مادرید می‌گوید: «احساس عمومی این است که برای نهادن نامی بر گردباد، آن‌را بحران می‌نامند، اما این بحران به راه خود ادامه می‌دهد و درباره‌ی زندگی تو تصمیم می‌گیرد، بی‌آن‌که تو هیچ‌گونه کنترلی برای مهارکردن آن داشته باشی.» (به نقل از: Sitrin/Azzellini 2014: 40) [۳]

شباهت جهانی بسیج‌ها، نتیجه‌ی یکسان شدن شرایط زندگی و استثمار بوسیله‌ی سرمایه‌داری جهانی شده و «انباشت سرمایه از طریق سلب مالکیتی» عظیم است. (Harvey 2003; 2004) سرمایه‌داری دیگر صرفاً محدود به استثمار نیروی کار نیست. «انباشت ثروت به‌طور فزاینده‌ای بر اساس غصب دارایی دیگران صورت می‌گیرد» و در فرآیندی از تراکم و تمرکز به «گروه محدود و کوچکی از افراد، کنترلی موثر بر تمامی منابعی اعطا می‌شود که شکوفایی زندگی اجتماعی را میسر می‌سازند.» (Harvey 2014) (2). بدون توماس پیکتی هم آشکار است که تمرکز ثروت و نابرابری بعد از هر بحرانی بزرگ‌تر از قبل است: مجله‌ی اقتصادی فوربس در سال ۲۰۰۸، ثروت خالص ۱۱۲۵ میلیارد در سراسر دنیا را رقمی بالغ

بر ۴،۴ بیلیون دلار امریکا اعلام کرده بود. پس از افتِ تعداد میلیاردرها در ۲۰۰۹ به ۷۹۳ نفر، دوباره در ۲۰۱۴ تعدادشان بی‌وقفه افزایش یافت و به ۱۶۴۵ میلیارد با مجموع ثروت خالصی به مبلغ ۴،۶ بیلیون دلار امریکا رسید. (Harvey 2014: 1)

زمانی والتر بنیامین نوشت: «مارکس می‌گوید انقلابات، لکوموتیو تاریخ جهان هستند. اما شاید قضیه اساساً طور دیگری است. شاید انقلابات، نقش ترمز اضطراری برای آدمیان مسافر در قطار را دارند» (1991: 1232). جنبش‌های نوین نیز عیناً همین نقش را ایفا می‌کنند، آن‌ها ترمز اضطراری را می‌کشند. کاملاً مشابه با شورش‌ها در امریکای لاتین — درست مانند شعارِ «بس است!» زاپاتیست‌ها در ۱۹۹۴، یا شعار «همه باید بروند» به‌هنگام شورش‌های آرژانتین که در اواخر سال ۲۰۰۱ چندین دولت را مجبور به استعفا کرد — در مصر نیز همین شعارِ «بس است!» به صدا درآمده بود و در میدان سین‌تاگما [Syntagma] یونان، بنرها، شعار زاپاتیست‌ها، «بس است!» را به زبان اسپانیایی اعلام می‌کردند؛ در ترکیه: «دیگر بس است، جان به لبمان رسیده»، و در برزیل: «شما نماینده‌ی ما نیستید»، هم‌چنین در اسپانیا و روسیه. در پرتغال برای سه نماینده‌ی جامعه‌ی اروپا (تروئیکا)، جهنم آرزو شد و اعلام شد که «انسان‌ها باید حکومت کنند». در همین راستا بود شعارِ «دمکراسی، همین حالا» در پرتغال و یا شعار معروف «جنبش اشغال» [Occupy] «ما ۹۹ درصد هستیم» در امریکا.

۳ - خودسازماندهی به‌جای نمایندگی

اولین و واضح‌ترین بیان گسست از گذشته را می‌توان آن‌جا مشاهده کرد که آغاز و ابتکار اعتراضات در هیچ نقطه‌ای از سوی سازمان‌های سیاسی «سنتی» (مانند احزاب و سندیکاها) نبود. البته بعد از این که از شکوفایی این نوع اعتراضات مدت‌زمانی گذشته بود، این سازمان‌ها نیز دیرتر به جنبش پیوستند. درحال حاضر شکست سندیکاها واضح و آشکار است: «همه‌جا، در اسپانیا، ایالات متحده و نقاط دیگر، جنبش «خشم‌گینان Indignad@s» و «اشغال‌گران Occupier» به این نتیجه رسیدند که سندیکاها از زمان بروز بحران، توانایی ایجاد دینامیسمی دائمی در اعتراضات، و انتقادی رادیکال که بتواند اقشار وسیعی از توده‌ی مردم را دربرگیرد، نداشته‌اند و هیچ‌گونه ایده‌ی نوین و خلاق‌ی برای شعارهای تهییجی در چنته نداشته‌اند - در یک کلام، ناتوان از پایان دادن به نومی‌دی و تسلیمی سرب‌وار و تغییر چشم‌انداز سیاسی، با چرخش قلمی.» (Antentas/Vivas 2014: 81).

مقابله و طرد لابی‌گری‌های سنتی در همه‌جا با شدتی همسان و برابر اتفاق نیفتاد. مثلاً در ایالات متحده، جایی که طی سالیان گذشته سندیکاها‌ی کوچک‌تر، مبارزات کارگری و تهاجمی پُرشمار را پیش برده

بودند، از همان آغاز برای جنبش «اشغال»، همکاری با سندیکاها و مبارزات کارگری نقش مهمی داشت، در حالی که در کشورهای اروپایی با سنت تعاونی سندیکاها، جایی که خود سندیکاها طی سالیان گذشته در و خیم شدن شرایط معیشت و زندگی شرکت فعال داشته‌اند، طرد لابی‌گری‌ها به‌طور ویژه نیرومند بود. ویژگی هویت جنبش‌های جهانی جدید با تفاوت‌ها و کم‌وکسری‌هایی، رد سازمان‌های نمایندگی سنتی (Antentas/Vivas 2014: 81) و توجه به واقعیت سازمانیابی بود و هست. گلشاه پیل پیل [Gülşah Pilpil]، شرکت‌کننده‌ی جوانی در اعتراضات استانبول، می‌نویسد: «ما بسیار خوشحالیم از این که ابتکار و آغاز این جنبش از سوی مردم بود و نه احزاب سیاسی. خود مردم بودند که جنبش را آغاز کردند. آن‌ها می‌خواهند در صلح زندگی کنند» [۴]. اظهاراتی همانند این نیز از ایالات متحده، مصر، اسپانیا، پرتغال و غیره شنیده می‌شود. برای مدتی طولانی در بسیاری مناطق، حمل پرچم‌ها و بنرهای سندیکاها و احزاب ممنوع شده بود، مانند میدان‌های اسپانیا، یا این که به گوشه‌ای از میدان رانده شده بود مانند آن. مسئله‌ی طرد به‌طور هدفمند متوجه سازمان‌ها می‌شد و نه اعضاء و هواداران. برای نمونه این هواداران در اسپانیا، یونان و امریکا مورد استقبال قرار گرفتند، البته به این شرط که سخنگوی خودشان باشند. اکراه علیه به‌ویژه سازمان‌های حزبی چپ صرفاً متکی بر ناتوانی آشکار آن‌ها برای واکنش به پی‌آمدهای بحران نبود (البته اگر خود آن‌ها نیز مسبب این تقلیل دستمزدها نشده باشند)، بلکه مبتنی بر تجربیات موجودی بود که اعضای احزاب در اکثر موارد احساس تعهد بیش‌تری به حزب خود دارند تا به جمععاتی محلی که در آن شرکت می‌کنند. بنابراین دستور کار واقعی آن‌ها در ابهام باقی می‌ماند. تجربه‌ی گردهم‌آیی‌های «همسایگان» در آرژانتین که اغلب قربانی تلاش‌های پنهانی «احزاب» چپ برای همکاری شدند، خود را به‌طور مشابه در جاهای دیگر نیز تکرار کرد. در اسپانیا، یونان و حتی در امریکایی که به ندرت می‌توان از «احزاب» چپ صحبت کرد، هواداران احزاب مختلف با عملیاتی مخفیانه کوشیدند جمععات را به نفع استراتژی سازمان‌های حزبی‌شان دستکاری کنند. در یونان هواداران حزب کمونیست وارد جلسات «همسایگان» در محلاتی شدند که در آن‌ها نماینده‌ی رسمی دارند و اعلام کردند که دیگر به تشکیل جلسات نیازی نیست، زیرا نمایندگان مجلس از حزب کمونیست، جانب‌دار منافع آن‌ها هستند.

به‌واسطه‌ی غیبت شرکت سنتاً سازمان‌یافته‌ی احزاب و سندیکاها در تظاهرات، این تظاهرات‌ها جلوه و شکل دیگری، متفاوت با آن‌چه تا این تاریخ معمول بود، داشتند. توصیف اعتراضات برزیل در سال ۲۰۱۳ که در زیر می‌آید، می‌تواند دقیقاً به همین شکل برای اسپانیا، ایالات متحده، یونان و یا شورش آرژانتین در ۲۰۰۱ صادق باشد: «غیبت پرچم‌ها، از همه‌طرف آوازاها و سرودهای معروف، اتومبیل حامل بلندگو با موسیقی، دستفروشان و مسیرهای ازپیش تعیین‌شده و مقرر ... آوازاها، آوازه‌ای استادیوم بودند که

شعرشان همان جا سروده شده بود ... تعداد زیادی از افرادی که برای اولین بار به خیابان می‌آمدند، قابل طبقه‌بندی نیستند و اعتراضات، هنوز هم ابداع می‌شوند.» (Schavelzon 2013).

جنبش‌های جهانی نوین، یکدیگر را در سطح بین‌المللی به رسمیت می‌شناسند، شعارهای یکدیگر را به‌عاریه می‌دهند و می‌گیرند، و در سطح نمادین و واقعی ارتباط برقرار می‌کنند، در اسپانیا و مصر به ترتیب هربار گزارش زنده از میدان تجمع آن دیگری پخش شد؛ جنبش پارک گزی در ترکیه خود را «اشغال - گزی» [Occupy Gezi] نامید و از طریق شعارها و پلاکاردهای خود هم‌زمان با جنبش درحال شکوفایی برزیل ارتباط برقرار می‌کرد (که در آن‌جا نیز در ارتباط با مسئله‌ی استفاده از فضاهای عمومی شکل گرفته بود)؛ کارگران کارخانه‌ی اشغال‌شده‌ی فولاد کاوتا [Kouta] در مصر، برای کارگرانی که تصمیم به اشغال کارخانه‌ی سابق مصالح ساختمانی شیمیایی ویو. مه [Vio.Me]، گرفته بودند، پیام همبستگی فرستادند (Kouta Steel Factory Workers 2013).

سازمان‌های سنتی حتی موفق نشدند در حین جنبش اعتراضی نیز به عامل اصلی در امر بسیج تبدیل شوند. این موضوع تقریباً شامل تمامی مناطق می‌شود، از ایالات متحده، اسپانیا، یونان، پرتغال، ایتالیا و بوسنی و بخشی از مناطق عربی گرفته تا جنبش‌های نوین در برزیل و مکزیک. به همین ترتیب سندیکاها و احزاب، موفقیتی نیز در هماهنگ کردن و مشارکت در مبارزات و اعتراضات - مثل اکثر موارد در گذشته - نداشتند. این مسئله آشکارا شکست مکانیزم‌های بنیادین و ساختاربخش به جامعه، در جوامع دمکراسی نمایندگی را نشان می‌دهد و حاکی از بی‌اعتمادی عمیق و گسترده‌ی توده‌ی مردم نسبت به منطق نمایندگی و عدم پذیرش آن است. البته بدیهی است که از منظر تاریخی همواره شکل‌ها و پراتیک‌هایی همانند عملکردهای جنبش‌های جهانی نوین وجود داشته‌اند. نمونه‌اش «جنبش ضد جهانی‌سازی» بود. البته این جنبش در اساس، ائتلاف افرادی متشکل از گروه‌ها، سازمان‌ها و ان.جی.او [NGO] هایی بود که هرچند به صورت دمکراتیک درحال مباحثه با یکدیگر بودند، اما در درون خود بسیار به ندرت سازمان‌یابی افقی داشتند. سازماندهی بسیج‌ها اغلب از بالا به پایین بود و جنبش، البته بیش‌تر در شمال جهانی، کم‌تر نقاط پیوندی با پراتیک سیاسی مشخص روزمره داشت. اکنون برای اولین بار پراکسیس افقی و دمکراسی مستقیم تبدیل به پراتیکی غالب در جنبش‌ها شده، امر بسیج از پایین صورت می‌گیرد و مشارکت در جنبش‌ها پژواک گسترده‌ی اجتماعی یافته است، زیرا آن‌ها مرتبط با مشکلات مشخص روزمره هستند. این نیز جدید است که برخلاف گذشته، این جنبش‌ها از سوی نیروهای سلسله‌مراتبی و یا نهادینه‌شده دوباره بی‌اثر نشدند، برعکس، همه‌جا مشاهده می‌شود که چگونه اشکال

سازمان‌یابی و کنش‌گری‌های جنبش‌های جهانی جدید می‌درخشند و سازمان‌های سنتی و به‌ویژه توده‌های هوادار آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. جنبش‌های متعاقب، شعارها، اشکال سازمانی و اعتراضی جنبش‌های نوین را از آن خود می‌کنند. به همین ترتیب، سازماندهی چندین موج اعتراضی در اسپانیا شکل گرفت که به سیلاب [Mareas] معروف شد، مثلاً در جنبش پانزدهم ماه مه [15M] که تمامی تصمیم‌گیری‌ها در جلسات توده‌ی هواداران اتخاذ شد. به مجموعه‌ی کنش‌های اعتراضی، راه‌کار اشغال/تصرف و راه‌بندان نیز اضافه شد. (Nikolai Huke und Olaf Tietje) نمونه‌هایش: جنبش‌های مربوط به بخش بهداری («سیلاب سفید»)، در بخش آموزش و پرورش («سیلاب سبز») و در بسیج فمینیستی جدید («سیلاب بنفش»). بازنشستگان دو سندیکای سنتی CC.OO (کمیسیون اوپراس، که به حزب کمونیست نزدیک است) و UGT (اتحادیه‌ی سراسری تراباجادورس، نزدیک به سوسیال‌دمکرات PSOE)، شبکه‌ی خودسازمان‌یافته‌ی «سالمندان علیه نظام» [Yayoflautas] را تأسیس کردند که در این اثناء در بسیاری شهرها از گروه‌های هوادار برخوردارند. بازنشستگان در شبکه‌ی «سالمندان علیه نظام»، اقدامات مستقیمی را سازماندهی می‌کنند. آن‌ها عمدتاً بخاطر اشغال شعبه‌های بانکی معروف شده بودند. اقدام‌هایی همانند را هم می‌توان در ایالات متحده، ترکیه و یونان دید. کار جنبش «اشغال ساندی Occupy Sandy» در امر کمک‌های اضطراری از طریق شبکه‌ی تأسیس‌شده و خودسازمان‌یافته‌ی «جنبش اشغال» بعد از طوفان هوریکان ساندی در نیویورک و قسمت‌هایی از نیوجرسی، کمک‌های اضطراری ارگان‌های رسمی را به حاشیه راند. در ایالات متحده مشاهده می‌شود که سندیکاهای مختلف عمدتاً کوچک‌تر، با الهام از «جنبش اشغال»، مبارزات کارگری محلی‌ای را به‌راه انداختند که گاه حتی به سراسر شهر گسترش یافت، مانند نخستین اعتصاب کارگران فست فود در نیویورک ۲۰۱۳، که در این فاصله به هماهنگی خواست مشترک مبارزات کارگران فست فود در سراسر ایالات متحده منجر شده است که برای ۱۵ دلار حداقل دستمزد در ساعت مبارزه می‌کنند. (ر.ک. strikefastfood.org) شورای شهر سیاتل در ژوئن ۲۰۱۴، افزایش پله به پله‌ی حداقل دستمزد از ۹.۳۲ به ۱۵ دلار را برای تمامی قراردادهای کاری به تصویب رساند.

اصل خودسازمان‌یابی، عمومیت یافته است. الکساندروز [Alexandros] از گردهم‌آیی محله‌ی زوگرافو [Zografou] در آتن در تظاهراتی اعتراضی — علیه قتل الکس گریگروپولوس ۱۵ ساله توسط پلیس یونانی در ۶ دسامبر ۲۰۰۸ — گزارش می‌دهد، رویدادی که پیشگام کلیدی اعتراضات علیه بحران محسوب می‌شود: «ما سال‌های بسیاری به بحث درباره‌ی خودسازماندهی پرداختیم، اما صرفاً در میان خودمان. ما در گروه‌ها و اشغال‌های خود، این خودسازماندهی را عملی کردیم، اما این شیوه هیچ‌گاه از

سوی گروه‌های بزرگ‌تر اختیار نشد. در جریان خیزش دسامبر، بسیاری از ما خود را در موقعیت عجیبی احساس می‌کردیم؛ این همه آدم در این همه فضاهای اجتماعی، محیط‌های کاری، دانشگاه‌ها و غیره، خود را به‌طور افقی سازماندهی می‌کردند. خودسازماندهی، برای توده‌ی مردم کم‌کم و به تدریج تبدیل به امری غریزی شد؛ تو مبارزه‌ای را آغاز می‌کنی که قطعاً خودسازمان‌یافته است و نه هیچ چیز دیگری. برای بسیاری از ما خودسازماندهی دیگر رابطه‌ای ایدئولوژیک یا پروژه‌ای سیاسی نبود و تبدیل به تجربیات هرروزه در مبارزات روزمره‌ی ما شد. وقتی ما شاهد بودیم که چگونه برای افراد این [خودسازماندهی در عمل] تقریباً غریزی است، فکر کردیم که تمام بحث‌های این سال‌ها بر سر چگونگی خودسازماندهی، این که چه زمانی انقلابی و چه زمانی اصلاح‌طلبانه است و غیره، دیگر در مبارزات واقعی ما نقشی بازی نمی‌کند. آن چه واقعاً مهم است، داشتن نتایج مشترک است. مردم به ما آموختند که مهم‌ترین چیز، نتایج یک پروسه‌ی جمعی و مشترک به‌میانجی دموکراسی مستقیم است. و ما همه‌ی این‌ها را در سین‌تاگما [Syntagma] دوباره یافتیم.» (Sitrin/Azzellini 2014: 94)

قابل رویت‌بودن جنبش‌های جدید و بازساختن دوباره‌ی خود بسیاری از انسان‌ها در این جنبش‌ها، در کشورهای دیگر نیز، چشم‌اندازها و امکانات جدیدی را در سایر حوزه‌ها می‌گشاید. در اطراف دریای مدیترانه و ایالات متحده در پی بحران، بعد از گذشت ده‌ها سال، دوباره کارخانه‌ها برای اعمال کنترل کارگری به تصرف کارگران درآمده است (به ترتیب، حداقل ۲ بار در ایتالیا، فرانسه، مصر، و در ترکیه، و حداقل یک‌بار در امریکا و یونان). همگی این کنش‌ها مستقیماً معطوف و متکی به تجربیات واقعی در امریکای لاتین، البته بیش‌تر در آرژانتین و جنبش‌های نوین هستند. کارخانه‌ی نساجی کازووای ترکیه در گردهم‌آیی گزی شرکت کرد، در شیکاگو کارخانه‌ی دروپنجره‌سازی ریپابلیک (Republic)، همکاری تنگاتنگی با «جنبش اشغال» داشت، کارخانه‌ی خودمختار ری‌مافلو (Ri-Maflow) در میلان، جهت فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی، انجمن «اشغال مافلو» را تأسیس کرد، کارخانه‌ی یونانی ویو. مه در تسالونیک، همکاری بسیار نزدیکی با ساختارهای بدیل برخاسته از اعتراضات دوران بحران و مراکز اجتماعی دارد (Azzellini 2015).

هم‌چنین مشخصه‌ی برجسته‌ی همگی جنبش‌ها، در مشارکت تعداد زیادی از «معتراضان تازه‌وارد» بود. تجارب مهم پیشاپیش موجود در حوزه‌ی اعتراضات و سازماندهی جمعی، همه‌جا وجود داشته است. برخلاف آن چه اغلب در رسانه‌ها ادعا می‌شود، در هیچ‌کجا اعتراضات از آسمان نازل نشده‌اند. با این

وجود، همراه با برخی جهات بحران چندجانبه (بحران مدل‌های تولید - بازتولید و بحران نمایندگی سیاسی)، سوپرکتیویته‌ی کاملاً جدیدی سربرآورده است.

۴ - دمکراسی، همه‌شمولی و روابط اجتماعی جدید

جهت‌گیری مکانیسم‌های تصمیم‌گیری جنبش‌های نوین جهانی، به سوی دمکراسی مستقیم، گردهم‌آیی و اصل اجماع است (که همواره براساس مکان و نوع تجمع می‌تواند قواعد و معیارهای ویژه‌ی مختص به خود را داشته باشد و لزوماً به معنی «توافق همگانی» نیست؛ (Sitrin/Azzellini 2014)). مسئله بر سر دمکراسی به مثابه فرآیند است. همزمان، تمامی جلسات در مصر، اسپانیا، بوسنی، برزیل، یونان، امریکا و جاهای دیگر، تحت تاثیر نگرانی بسیار برای مشارکت دمکراتیک همه‌ی افراد و ایجاد مکانیسم‌هایی مناسب برای تشویق و تضمین این نوع مشارکت، برجسته بودند. همان‌طور که آمادور فرناندز ساواتا (Amador Fernández Savater)، یکی از شرکت‌کنندگان در جنبش ۱۵ ماه مه (15M) در مادرید، توضیح می‌دهد: «دمکراسی زمانی آغاز خواهد شد که دربردارنده‌ی چیزی شبیه به این باشد که، فضایی باز برای همه باشد، نه فضایی خصوصی برای آن‌هایی که از قدرت اقتصادی و سیاسی برخوردارند، و قطعاً نه فضایی خصوصی برای سیاستمداران یا کنشگران حرفه‌ای ... دمکراسی یعنی تضمینی برای این که چنین فضایی باز، همیشه به روی همه باز باشد.» (Sitrin/Azzellini 2014: 64f.).

وقتی شعار «ما ۹۹ درصد هستیم»، به‌عنوان تقدیس شکل اساساً پیچیده‌تری از مناسبات قدرت مورد انتقاد قرار می‌گیرد (Kastner 2012: 67f., 72f., 75)، این انتقاد از عهده‌ی تشخیص بهم‌پیوستگی جنبش و خودآگاهی نسبت به مناسبات موجود انشقاق‌یافته و سرکوب بر نمی‌آید. اگر کسی فقط یک‌بار در یکی از این جلسات عمومی منظم که بلافاصله پس از «جنبش اشغال وال استریت» در ۱۰۰۰ محله در ایالات متحده برگزار شد، شرکت کرده باشد، می‌تواند به تجربه ببیند که وراى شعار ۹۹ درصد، چگونه در سراسر این گردهم‌آیی‌ها، در تمامی لیست‌های سخنرانی، گروه‌های کاری و در بحث‌ها، هر بار از نو، این مناسبات قدرت اساساً پیچیده‌تر به شایستگی مورد توجه قرار گرفته‌اند. (Juris et al. 2012).

این اظهار به این معنی نیست که تضادها و کشمکش‌ها سپری یا انکار شده‌اند. افقی بودن — آن‌گونه که از طرف شرکت‌کنندگان جنبش از آرژانتین و ونزوئلا گرفته تا ایالات متحده و یونان اعمال شد — یک وضعیت [معین از امور] نیست، بلکه مجموعه‌ای از پراتیک‌هایی است که فضاهایی ایجاد می‌کنند که گسترده‌ترین مشارکت‌ها را ممکن می‌سازند (Sitrin 2012b; Sitrin/Azzellini 2014). در این فضاها، مراقبت و مواظبت از دیگران نقشی بنیادین ایفا می‌کند. روابط اجتماعی ایجادشده در تقابل با

ارزش‌های مسلط اجتماعی تبلیغ‌شده، و مُعرفِ بدیلی مشخص‌اند در برابر آن نوع از روابط اجتماعی روزمره که به‌شکل سرمایه‌ای نظام یافته‌اند. به این ترتیب اعتمادی اجتماعی پدید می‌آید که برای تداوم این جنبش‌ها ضروری و بنیادین است. بنابراین، به مکانیسم‌های تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع برای ایجاد اعتماد اجتماعی در جنبش‌ها، نقش ویژه‌ای محول می‌شود (Polletta 2001). درحالی‌که پژوهش‌های [علمی] مدت‌ها اهمیت چندانی برای کنش‌های احساسی و خودانگیخته و «سیاست خودانگیخته» در جنبش‌های اجتماعی قائل نبودند و علاقه‌ی بسیار اندکی به آن نشان می‌دادند، (Polletta/Amenta) (2002)، اینک این موضوع در جنبش‌های نوین سال‌های اخیر قویاً مورد توجه قرار گرفته است (Hardt/Negri 2010: 192ff., 383ff.; Sitrin 2007; 2013a; 2013b: 83f).

تاکنون اهمیت والای ایجاد روابط اجتماعی جدید و مجمعی همبسته توسط شرکت‌کنندگان در تمامی جنبش‌های ذکرشده تأیید شده است. ایزابل لورای (Isabel Lorey (2012: 45) به‌درستی درباره‌ی «جنبش اشغال» OWS – چیزی که البته تعمیم‌پذیر [به جنبش‌های دیگر] است – تصریح می‌کند:

«جنبش سیاسی‌ای که شکل‌های موجود و رایج دموکراسی را به چالش می‌کشد و از آن‌ها می‌گسلد، جنبشی که بر پایه‌ی پراتیکِ جمعی، مباحثه با یکدیگر و گوش‌دادن به یکدیگر استوار است، دارای مولفه‌ای تعیین‌کننده، اگر نگوییم مولفه‌ای **به‌طور اخص** تعیین‌کننده، در آن زمینه‌هایی است که سنتاً، یا دست‌کم از نظر مفهومی، به‌عنوان آشکال سلطه از دموکراسی طرد شده‌اند، زیرا آن‌ها به سختی قابل کنترل یا حاکمیت‌ناپذیر تلقی می‌شدند...: همانا اقتصاد جدید و در حال گردش و گسترش کنش‌های خودانگیخته‌ی احساس‌محور. نه تنها "جنبش اشغال"، بلکه جنبش ۱۵ ماه مه (15M) اسپانیا نیز این کنش‌ها را به شیوه‌ای بنیادین، به‌عنوان اساس و بنیاد امر اجتماعی – یعنی، حمایت‌های متقابل، توجه، احترام متقابل – به سیاست و اقتصاد بازمی‌گرداندند.»

۵ – آمده‌ایم، که بمانیم

بسیاری از نویسندگان صرفاً چند ماه پس از شکل‌گیری این جنبش‌ها، شکست آن‌ها را اعلام کردند؛ به‌ویژه در اسپانیا و ایالات متحده. علاوه بر این که ارزیابی موفقیت یا شکست این جنبش‌ها به‌هیچ‌وجه ارزیابی‌ای عینی نیست، و معیارهای شرکت‌کنندگان در این جنبش‌ها کاملاً متفاوت با کسانی است که در مورد آن‌ها می‌نویسند (Sitrin 2012a)، به نظر می‌رسد قبل از هرچیز لازم است به این نکته اشاره شود که فقط به این دلیل که میدان‌ها تخلیه شده‌اند و اخبار جنبش‌ها دیگر از رسانه‌ها و مطبوعات محو شده‌است، به‌هیچ‌وجه خودسازماندهی و بسیج‌ها متوقف و ناپدید نشده‌اند. اگر گفته می‌شود که جنبش‌ها

«به‌طور غیرمنتظره‌ای با حدت‌و شدت آغاز، و به‌طرز اعجاب‌آوری سپری می‌شوند، بدون آن‌که پایه‌هایی برای یک اپوزیسیون اجتماعی در راستای اعمال سیاستی بلندمدت بوجود آورند» (Demirović 2014: 419)، در این‌صورت نادیده گرفته می‌شود که چه وسعتی از مبارزات، چه سازماندهی‌ها و چه تعداد پروژه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌ای وجود داشتند که از این جنبش‌ها نشأت گرفتند، یا به‌وسیله‌ی آن‌ها تقویت شدند. در کشورهایی که کل جامعه تحت تأثیر جنبش‌های جدید قرار گرفته‌است، شبکه‌ی بسیار گسترده‌ای از خودفرمانی دمکراتیک پای‌گرفت. در تمامی این ابتکارات، جنبش‌ها و پروژه‌ها، نه تنها پراتیک‌ها و شکل جنبش‌های جهانی جدید، بلکه ایده و تصور باهم‌بودن افراد برابر و همسان، برای ساختن جامعه‌ای دیگر نیز چند برابر می‌شود. اما همان‌طور که گرامشی پیشاپیش تشخیص داده بود، نمی‌توان در وضعیتی مانند شرایط فعلی، به مسئله‌ی مربوط به موقعیت روند انقلابی، با عطف به سازمان‌ها و نهادهایی که متعلق به نظام بورژوازی و نمایندگی‌اند، پاسخ داد: «در شرایط تسلط اقتصادی و سیاسی طبقه‌ی بورژوازی، تکامل فرآیند انقلابی به‌طور زیرزمینی، در تاریکی کارخانه‌ها و در تاریکی آگاهی توده‌های بیکرانی تحقق می‌یابد که سرمایه‌داری آن‌ها را مطیع قوانین خود کرده است.» (Gramsci 1967: 65)

هرچند اشغال فیزیکی فضاهای عمومی وجهی بود که در آغاز جنبش در رسانه‌ها به‌طرز گسترده‌ای انعکاس داشت، اما این تصرف‌ها، هدف جنبش نبود، بلکه غرض از آن‌ها ایجاد نقطه‌ی کانونی متبلوری برای کنکاش‌ها و ایجاد فضایی برای بحث عمومی بود. [۵] گسترده‌ترین تبادل ممکن تمامی آرای‌هایی که احزاب را نماینده‌ی خود احساس نمی‌کنند و خود را در رسانه‌ها بازمی‌یابند، می‌بایست راه‌ها را برای اقدامات بیش‌تری بگشاید. حتی زنجیره‌ای از کارگروه‌ها در میدان، مشغول بررسی جزء به جزء مشکلات روزمره مانند تخلیه‌ی اجباری یا مبارزات کارگری شدند. در نیویورک، پیش از تخلیه‌ی پارک زوکوتی (Zuccotti)، گردهم‌آیی‌های پرشماری از «همسایگان» در حاشیه‌ی «جنبش اشغال» بوجود آمدند، در مادرید و یونان تقسیم گردهم‌آیی «همسایگان» و تجمعات دیگر، به میدانی پویرتا دل سول (Puerta del Sol) و سین‌تاگما (Syntagma) سازماندهی شده بود. (Sitrin/Azzellini 2014).

«جایجایی مجدد قلمرو» جنبش‌ها، از میدان‌ها به محله‌های شهر، محل‌های کار و تحصیل، ملازم و به موازات نیازهای مادی بود. جلسات، کارگروه‌ها و ابتکارهای متعدد ادامه یافتند یا دوباره آغاز شدند. گلشاه پیل پیل اهل استامبول می‌گوید: «از زمانی که پارک گزی تخلیه شد، توده‌ی مردم در پارک‌های دیگری برای گپ‌وگفت، انتقال تجربه و بارآوری ایده‌های جدید، یکدیگر را ملاقات می‌کنند. این فعالیت‌ها در

انجمن‌های دانشگاه و در جلساتی صورت می‌گیرد که توسط دانشگاهیان، دانشجویان و کارگران سازمان داده شده بود». [۶]

همان‌طور که قبلاً طرح شد، شمار بسیاری از گروه‌ها و جنبش‌ها در کشورهای متعددی ظهور کرده‌اند. خودسازماندهی بر علیه تخلیه‌ی اجباری و درعین‌حال اشغال نیز، در متن‌ها و زمینه‌های متعددی، نقش مهمی برعهده می‌گیرد. «جنبش ضد ضبط اموال» [Anti-Foreclosure] در ایالات متحده در صدها محله حضور دارد و تاکنون مانع هزاران تخلیه و حراج اجباری شده است، علاوه بر این، این جنبش به مذاکره‌ی مجدد در مورد بدهی‌ها و صرف‌نظر کردن از آن‌ها توسط بانک‌ها دست یافته است. این [موفقیت] در ابتدا باعث اشغال خانه‌ها و حمایت از خانواده‌هایی شد که خانه‌های مسکونی‌شان شامل تخلیه‌ی اجباری شده بود و در برخی مناطق، مثلاً قسمت‌هایی از محلات شیکاگو، به خانواده‌ها در امر اشغال خانه‌های خالی، یاری رسانده شد. در اسپانیا ۲۵۰ گروه محلی با پلاتفرمی بنام «پلاتفرم وامداران مسکن» (PAH=Plataforma de Afectados por la Hipote) وجود دارند که هم‌چنین برای ممانعت از تخلیه‌ی اجباری تلاش می‌کنند، فشار ثابت بر بانک‌ها را با اعتراضات دائمی برقرار نگه می‌دارند، امر اشغال را سازماندهی می‌کنند و در سطح کشور با هماهنگی بسیار خوبی سازمان یافته‌اند. در ایتالیا اکثر تصرف و اشغال‌های جمعی بلوک‌های آپارتمانی از سوی خانواده‌های فقیر، مهاجران و دانشجویان عمدتاً در شهرهایی مثل میلان، تورین، ناپل و رم صورت می‌گیرد. حتی در شهرهای مختلف آلمان هم جنبش‌هایی علیه تخلیه‌ی اجباری شکل گرفته است.

یک نمونه‌ی دیگر، پارک سان ست (Sunset) در محله‌ی بروکلین نیویورک، در امریکا است، قلمروی مشخص در میان بسیاری قلمروهای دیگر، که «روح جنبش اشغال» در آن‌ها تجلی یافته است. در جریان «جنبش اشغال» OWS در منطقه‌ای فقیرنشین با نسبت بالای جمعیت لاتین‌تبار [آمریکای مرکزی و جنوبی]، گردهم‌آیی محله‌ای بسیار فعالی را ترتیب دادند که از دل آن اعتصاب مستأجران در یک بلوک مسکونی شکل گرفت، علاوه بر این، در آن‌جا فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی سازماندهی می‌شوند. چهار تعاونی تولیدی و خدماتی تاسیس شده است، از جمله یک سرویس مسافربری. این مجتمع، در ماه مه ۲۰۱۴ اعتصاب سرایداران را با تظاهرات همبستگی خود، همراهی کرد. فعالیت‌های متعدد به یکدیگر می‌پیوندند و مجموعاً در زمینه و متن اجتماعی بزرگ‌تری به‌مثابه مراحل و قدم‌هایی برای ساختن جامعه‌ای دیگر لحاظ می‌شوند.

سایر تجربیات اقدامات مستقیم، مثلاً در یونان، مربوطند به اشغال مراکز پرداخت بیمارستان‌ها توسط گردهم‌آیی‌های محلات برای تضمین درمان مجانی بیماران، یا برای پیشگیری از قطع برق خانوارها. علاوه بر این در آن‌جا کلینیک‌هایی همبسته ایجاد شده است که خودگردان‌اند و از طریق کمک‌های مالی و مشارکتی، خدمات بهداشتی رایگان را عرضه می‌کنند. در ایالات متحده، اسپانیا، یونان و ایتالیا شبکه‌ی مصرف‌کنندگان - تولیدکنندگان و صدها تعاونی بوجود آمد.

جنبش‌های جهانی جدید به سرعت از میدان دید رسانه‌ها و دانشمندان دور می‌شوند، زیرا با الگوی سنتی مطالبه - جنبش - اعتراض - نهادینه‌سازی مطابقت ندارند. البته دولت و نهادهای نمایندگی برای آن [جنبش]ها نقطه رجوع اولیه نیستند. برخلاف آنچه گاه ادعا می‌شود، این‌طور نیست که جنبش‌ها اهدافی ندارند، بلکه مسئله این است که این انتظار وجود ندارد که نمایندگان و نهادها به‌مثابه پاسخی به اعتراضی ساده برای برخی درخواست‌ها تلقی شوند. برعکس، تمرکز بر خودسازماندهی و کنش‌های مستقیم است. گوپال دایانانی [Gopal Dayaneni] نماینده‌ی جنبش «اشغال مزارع» در برکلی (کالیفرنیا، امریکا) آن‌را «اهداف بدون درخواست» می‌نامد و اضافه می‌کند: «من می‌توانم همه نوع اهدافی را بدون هیچ‌گونه خواسته‌ای تصور کنم که واقعاً متحول‌کننده هستند.» (Sitirin/Azzellini 2014: 181)[۷]

جیجی مالاباربا [Gigi Malabarba] کارگر و کسی که زمانی نماینده‌ی یکی از احزاب کمونیستی ایتالیا [Rifondazione Comunista] بود و اینک در اشغال کارخانه‌ی ری مافلوی میلان شرکت دارد، توضیح می‌دهد: «ما مایل به داشتن قوانینی هستیم که به‌هنگام فراری‌بودن مالک کارخانه، حق اداره‌ی کارخانه را به کارگران تفویض کند. از چه کسی باید درخواست کنیم؟ از حزبی سیاسی؟ از آن‌ها که در پارلمان نشسته‌اند؟ از نخست‌وزیر رتنزی؟ از کدام‌شان می‌بایست درخواست کنیم؟ ما باید جنبشی از پایین ایجاد کنیم که قادر به تحمیل این اهداف است.» (Azzellini/Ressler 2014) راه‌کار آن را ماسیمو لتیری [Massimo Lettieri]، کارگر ری مافلو چنین توصیف می‌کند: «قوانین در مجلس وضع می‌شوند ... معمولاً آن‌ها چیزی را مقرر می‌کنند که در حال وقوع است. ... این باید به امری کاملاً بدیهی تبدیل شود که کارگران صاحب ابزار تولید بشوند؛ بعد کسی می‌آید و قانونی وضع می‌کند و این امری قانونی می‌شود. ... ما هموارسازی این راه را شروع کرده‌ایم، این، هدف ماست.»

واقعاً هم موفقیت‌های مشخصی نیز در سرتاسر جهان وجود دارند که این امر را تأیید می‌کنند. به‌عنوان مثال مصوبه‌ی شهرداری‌ها علیه تخلیه‌ی اجباری در اسپانیا، بخش‌نامه‌های محلی برای ممانعت از وصول اتوماتیک مالیات خانه از طریق قبض برق در یونان، ممنوعیت تخلیه‌ی مجتمع‌های مسکونی و

کارخانه‌های اشغالی مثلاً در بسیاری از نقاط اروپا، یا عدم اجازه‌ی مداخله‌ی مقامات محلی یا پلیس در مورد اشغال خانه‌های مسکونی در برخی از شهرهای آمریکا، مانند مناطق خاصی از آتلانتا یا شیکاگو.

۶ - بازگشت طبقه

ممکن است راه‌حل اصلی «جنبش اشغال» در ایالات متحده با شعار «ما ۹۹ درصد هستیم»، توفیقی تعیین‌کننده در توزیع واقعی ثروت نداشته باشد، اما به این هدف بسیار نزدیک شده است. در سال ۲۰۱۰ به یک درصد فوقانی ثروتمندان ایالات متحده، ۳۵،۴ درصد ثروت خصوصی، و به چهار درصد بعدی، ۲۷،۷ درصد دیگر از کل ثروت خصوصی کشور متعلق بود. مجموعاً این گروه فوقانی ۲۰ درصدی از جمعیت، مالک ۹۰ درصد کل ثروت بود، در حالی که ۸۰ درصد «تحتانی»، شاهد کاهش شدید سهم خود از ثروت در اثر بحران بود؛ یعنی در سال ۲۰۰۷ از ۱۵ درصد به حدود ۱۱ درصد در ۲۰۱۰ رسید. در سال ۲۰۱۲، رسماً ۴۶ میلیون نفر از ۳۱۳ میلیون آمریکایی از کوپن‌های غذایی دولتی استفاده می‌کردند، در حالی که سال ۲۰۰۷، این تعداد هنوز ۲۶،۳ میلیون نفر بودند. (Edelmann 2012)

شعار «ما ۹۹ درصد هستیم»، همواره یادآور این مسئله است که همگی این افراد مختلف، مشترکاً خواستار جامعه‌ای متفاوت هستند که در آن، تفاوت‌ها منجر به ایجاد عدم تقارن قدرت نمی‌شود و هیچ‌گونه سلسله‌مراتب اجتماعی یا اقتصادی پدید نمی‌آید. قدرتی که در این شعار نهفته است، در این جاست که این جامعه‌ی متفاوت، صرفاً با اتکا بر مناسبات اکثریت، وجود چنین امکانی را آشکار می‌کند. این شعار، بر انشقاق پست‌مدرن بین گروه‌های متعدد درگیر، که مشخصه‌ی سیاست چپ در چندین دهه‌ی گذشته در ایالات متحده بوده است، غلبه می‌کند. (Rehmann 2012: 902f) جریان امور در کشورهای دیگر نیز به همین سیاق بود. مشخصه‌ی جنبش‌ها در همه‌جا، پیوندادن هویت‌ها و واقعیت‌های بسیار متفاوت در جستجویی مشترک برای تغییری اجتماعی بود. این نه تنها با شوق و خواسته‌ی دست‌اندرکاران مطابقت داشت، بلکه برای بسیاری از شرکت‌کنندگان، ماهیت جاذبه و قدرت قانع‌کننده‌ی بسیج‌ها را نشان می‌داد. در گزارشی از استانبول، بلافاصله پس از تخلیه‌ی اجباری پارک‌ها گفته شده: «پارک‌گزی چیزهای زیادی به ما آموخت، دوباره به یادمان آورد که ما خواهر و برادریم. ما کردها، ترک‌ها، مؤمنان، آتئیست‌ها، ال.جی.بی.تی‌ها، سوسیالیست‌ها و ملی‌گرایان و غیره، متحدیم. ما برچسب‌زدن‌های مان را کنار گذاشته‌ایم، ما مدتی است که با یکدیگر متحد شده‌ایم و می‌دانیم که دولت نمی‌تواند ما را از هم جدا کند.» [۸]

داعیه‌ی «ما ۹۹ درصد هستیم»، هرگز بیانیه‌ای ایدئولوژیک نبود، اما همیشه به‌عنوان شعاری قابل لمس در نظر گرفته شد. این شعار مظهر بازگشتِ سوالی طبقاتی است، پرسشِ مارکسیستی — کار علیه سرمایه — که در گستره‌ای به‌مراتب عظیم‌تر از چندین دهه‌ی گذشته، طرح می‌شود. همان‌طور که آنتنتاس و وی‌واس [Antentas/Vivas] (2014:70f) به‌درستی یادآور می‌شوند، هرچند صورت‌بندی «۹۹ درصد در برابر ۱ درصد»، مفهومی طبقاتی نیست، اما

«به‌طور ضمنی حامل محتوایی طبقاتی است، چرا که با بورژوازی مالی‌ای که جهان را تحت کنترل خود دارد، مخالفت می‌ورزد. علاوه بر این نشان‌دهنده‌ی قطب‌بندی‌ای سیاسی است که از گفتمان "نجات طبقه‌ی متوسط"، که سندیکا‌های امریکای شمالی و بخش وسیعی از لیبرالیسم مترقی را که در قید و بند آن مانده‌اند، می‌گسلد. این جنبش، از درون چند دهه فروپاشی آگاهی طبقاتی طبقه‌ی کارگر سربرمی‌آورد ... این یک نقطه‌ی شروع است، نه نقطه‌ی پایان. این [جنبش راه را برای] امکاناتی جدید می‌گشاید که هنوز تحقق نیافته‌اند.»

این‌که این شعارها با چه سرعت و گستردگی‌ای نه تنها در ایالات متحده همه‌گیر شدند، آشکارا نشان می‌دهد که مسئله‌ی انسان‌ها یک پروژه‌ی اجتماعی متفاوت و از نوعی دیگر است.

سازماندهی سیاسی به‌طور فزاینده‌ای دفاع از شرایط بنیادین حیات را در سطح جهانی به نمایش می‌گذارد و امروزه دیگر نمی‌تواند در شمال و غرب جهان نیز، «نماینده‌ی منافع» یا وعده‌ی نجات در آینده باشد. این جنبش باید به معضل مادی بپردازد، همانا به دنبال پاسخی عملی، که می‌تواند از پویایی سال‌های گذشته قابل استنتاج باشد. سازمان‌یابی و مبارزات مشخص در سرتاسر جهان به موازات موضوعاتی بنیادین جریان دارند: مسکن، برق، کار، غذا، مراقبت‌های بهداشتی و غیره در کنار عدالت اجتماعی و دسترسی به منابع، تبدیل به مسائل بقا شده‌اند، و تأمین آن‌ها جای هیچ‌گونه تأخیر و تعللی ندارد. درعین‌حال جنبش‌های اجتماعی بطور ضمنی و گاه تاحدی صریحاً ضدسرمایه‌داری‌اند. آن‌ها منطق ارزش‌افزایی سرمایه‌دارانه را رد می‌کنند و در مقابل آن روابط اجتماعی دیگری قرار می‌دهند، حتی اگر در برخی موارد به صراحت آن را ضدسرمایه‌داری ننامند. جنبش‌ها در گفتمان‌ها و راه و روش خود، جداسازی امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در سپهرهای مختلف را رد می‌کنند. [۹]

مسئله‌ی جنبش‌ها فقط بحثِ صرف یا ترسیم نموداری بر تخته رسم به‌مثابه بدیلی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی - سازمانی نیست. درحال حاضر مدتی‌ست که آن جامعه‌ی از نوع دیگر [بدیل]، اقتصاد دیگر، روابط اجتماعی دیگر، در گردهم‌آیی‌ها، میادین، زندگی روزمره و فضاهای تازه گشایش یافته، به کار بسته

می‌شوند. جنبش‌های جدید بسیار پربار و سازنده‌اند. آن‌ها نه تنها انبوهی از روابط اجتماعی تازه و بدیع بوجود می‌آورند، بلکه هم‌زمان در همراهی با زنجیره‌ای از پروژه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، آموزش می‌بینند. حیطه‌ی این پروژه‌ها شامل حلقه‌های مبادله، گروه‌های مطالعاتی، دوره‌های آموزشی تا تعاونی‌های مصرف‌کنندگان، هم‌چنین تعاونی‌های تولید و اشغال شرکت‌ها می‌شوند. از این طریق چیزی پای می‌گیرد که والتر بنیامین آن را «زمانِ اکنون» نامید. (Benjamin 1965: 90): زمان پیشدستی بر امکانات و تشدید خطرات برای رهایی و آزادی. مجتمع مشخصی که قادر است تصویری پیش‌نگرانه یا خبری از جامعه‌ای بی‌طبقه ارائه دهد، آن طبقه‌ی پای‌گرفته و سامان‌یافته در اجتماع تفاوت‌ها و چندگونگی است، بجای تصور سنتی از هم‌نهاد [سنتز] و هم‌گن‌سازی.

اتهامی که اغلب مطرح می‌شود این است که جنبش‌های جدید شکست خورده‌اند، زیرا مناسبات اجتماعی تغییریافته‌ی قدرت را بلافاصله نهادینه نمی‌کنند؛ به این اتهام، می‌توان همراه با آریگی (Arrighi)، هاپکینز (Hopkins) و والراشتاین (به نقل از: Wallerstein [1989: 97]) پاسخ داد: «فقط دو انقلاب جهانی رخ داده است. یکی در سال ۱۸۴۸ روی داد، دومی در ۱۹۶۸. هردو از نظر تاریخی شکست خوردند. هردو جهان را متحول کردند.» (Wallerstein) در این معنا چیزهای زیادی حاکی از این است که تأثیرات جنبش‌های جهانی جدید، با توجه به کیفیت نوین و زمینه‌های سیاسی - اقتصادی جهانی آن‌ها، تا اندازه‌ای است که باید به‌مثابه گسستی تاریخی تعبیر شود.

تر گسست تاریخی این پرسش را طرح می‌کند که جنبش‌های جهانی جدید باید کدام‌یک از اشکال سیاسی را انتخاب کنند، یا انتخاب خواهند کرد، تا قادر باشند این مخالفت گسترده‌ی اجتماعی با سیاست ریاضیت اقتصادی، نابرابری، فقدان دموکراسی و با سرمایه‌داری را به تغییرات و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مبدل سازند. تاکنون جنبش‌های جهانی نوین هیچ‌گونه پاسخی برای چگونگی سازماندهی اعتراض‌ها و خودسازمان‌دهی در یک پروژه‌ی اجتماعی بدیل ندارند. برخی نویسندگان پیشنهاد نه چندان اصیل حزب را به‌مثابه «فشردگی [رابطه‌ها]» طرح می‌کنند. (Porcaro 2013; Rehmann 2011;) (2013; Wainwright 2012) اما چرا باید جنبش‌های جدید، نیروهای خود را صرف تقویت، تجدید یا بازسازی ساختارهایی تاریخاً آشکارا فرسوده کنند که حتی قادر نیستند پاسخ‌ها و مبارزاتی درخور زمانه سامان دهند و طرد آن‌ها، هسته‌ی مرکزی درک این جنبش‌ها از خویش است؟

این که آیا نامزدهای انتخاباتی محلی و مشترک جنبش‌ها، مثلاً در شیکاگو و یا برخی از نقاط دیگر ایالات متحده، یا ابتکارات انتخاباتی لیست‌های بدیل در اسپانیا [۱۰]، می‌توانند راه‌حل‌هایی موقت برای اعمال نفوذ نهادین باشند یا نه، پرسشی است که هنوز باید در انتظار پاسخش ماند.

از زمان اعتراضات امریکای لاتین در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، یک یا نیم دهه به طول انجامید تا بیان سیاسی منسجمی به دست آمد که به تغییر چندین دولت در راستای تشکیل دولت‌هایی چپ یا چپ - میانه منجر شد؛ این تغییرات هرچند وضعیت مادی و تأمین اجتماعی مردم را بهبود بخشیدند، اما در بسیاری از موارد، به لحاظ ساختاری نه مدل تولید را دگرگون کردند و نه توزیع درآمدها را. گشاه پیل پیل از استامبول می‌نویسد: «مردم خواهان دموکراسی مستقیم و مشارکتی هستند، اما ما هنوز نمی‌دانیم چه اتفاقی خواهد افتاد. ما به زمان بیش‌تری برای بحث نیاز داریم. اما می‌توانم تضمین کنم که جستجو برای دموکراسی و آزادی ادامه خواهد یافت.» [۱۱] با همه‌ی نیازی که به تغییری نهادین در مناسبات قدرت و تغییر جهت سیاسی وجود دارد، بی‌صبری کمکی نمی‌کند. قدرت بنیادگذار محتاج زمان است، تا موفق به توسعه‌ی اشکال جدید شود. شکل مناسب سازمان‌یابی و پراتیک دموکراتیک جمعی، تنها از درون تجربه‌ی خود دست‌اندرکاران و از واقعیت ویژه‌ی آن‌ها، پدید خواهد آمد. پایه‌های این کار گذاشته شده است.

منبع مقاله: <https://doi.org/10.32387/prokla.v44i177.235>

یادداشت‌ها:

[۱] مقاله‌ی پیش رو قبل از هرچیز به نمونه‌هایی مربوط به اروپا و امریکای شمالی (و تا اندازه‌ای هم به منطقه‌ی مدیترانه) می‌پردازد. اما امریکای لاتین به‌عنوان آغازها یا پیش‌تاز چرخه‌ی جهانی جدید به شمار می‌آید؛ اعتراضات و جنبش‌های منطقه‌ی آفریقای جنوب صحرا و آسیا به دلیل کمبود اطلاعات شخصی درباره‌ی منطقه، در این‌جا لحاظ نشدند. با این‌وجود برای روشن شدن ابعاد این تغییرات و جایجایی‌ها، می‌توان از جنبش جهانی سخن گفت. در بازنگری به شورش‌ها و انقلابات آغاز سده‌ی بیستم، تصویر مشابهی دیده می‌شود: بجز انقلاب مکزیک، تمامی تجربیات اجتماعی خارج از اروپا نه تنها از طریق جنگ و سرکوب بلافاصله درهم‌شکسته شدند، بلکه تا همین امروز نیز تا حد زیادی در تاریخ‌نگاری و آگاهی چپ وسیعاً غایب‌اند. (از کمون شانگهای گرفته تا جمهوری سوسیالیستی شهری در مراکش).

[۲] از منظر تاریخی نقش پیش‌تاز امریکای لاتین در عطف به تحولات اجتماعی چیز جدیدی نیست. انقلاب هائیتی که بلافاصله به دنبال انقلاب فرانسه اتفاق افتاد، بسیار رادیکال‌تر بود (و اولین جمهوری بردگان سابق را برپاداشت). بسیاری

از کشورهای امریکای لاتین مدت‌ها قبل از کشورهای اروپای قدیم به جمهوری دست یافته بودند؛ اولین انقلاب پیروزمند سده‌ی بیستم، در مکزیک در سال ۱۹۱۰ اتفاق افتاد و نه در روسیه‌ی ۱۹۱۷؛ نئولیبرالیسم برای نخستین بار در امریکای لاتین اعمال شد و در همان‌جا هم برای نخستین بار دولت‌ها، از آن روی برگرداندند. بنابراین، تا این اندازه امریکای لاتین را می‌توان نمونه‌ی شاخص آزمون‌کده‌ی اجتماعی نامید.

[۳] Ana Méndez de Andrés, Observatorio Metropolitano, Madrilonia, Traficantes de Sueños, Madrid, Spanien, Interview von April 2012.

[۴] پیام خصوصی در ۶ جون ۲۰۱۳.

[۵] در این‌جا نیز یک هم‌زمانی جهانی آشکار می‌شود: نولیبیرالیسم آن قدر فضاهای عمومی را خصوصی کرده و با اجبار به مصرف پیوند زده است، که نخست باید فضایی برای مناظره‌ی عمومی بدون فشار برای مصرف، تسخیر شود. ناگفته نماند که حتی مقررات محلی در جهان، اغلب «تجمع» بیش از تعداد معدودی از افراد را در ملاء عام ممنوع کرده است. برای نمونه در امریکا هم همین‌طور است و تجمع بیش از ۲۵ نفر در پارک‌ها و مکان‌های عمومی ممنوع است. «جنبش اشغال»، عامدانه [این مقررات] را نادیده گرفته است و موفق شده است آزادی تجمع را به‌نحوی پایدار به کرسی بنشاند.

[۶] پیام خصوصی در ۱۶ آگوست ۲۰۱۳.

[۷] مصاحبه‌ی مربوط به ۳۱ ژانویه ۲۰۱۴.

[۸] گلشاه پیل‌پیل [Gülşah Pilpil]، پیام خصوصی در ۶ ژوئن ۲۰۱۳.

[۹] جدایی [این سپهرها از یکدیگر]، عنصری بنیادین و ساختاریبخش است که پایه‌های سرمایه و جامعه‌ی بورژوازی را می‌سازد. درحالی‌که دولت مشغول تنظیم این جدایی است، سرمایه دائماً آن را بازتولید می‌کند.

[۱۰] در اسپانیا برای انتخابات شهرداری‌ها در اواخر ماه می ۲۰۱۵، لیست مردمی جدید «ما برنده‌ایم» (Ganemos)، نامزدهایی برای سراسر کشور معرفی کرد، در بارسلون سخنگوی معروف سابق جنبش PAH آدا کولاتو (Ada Colau) با همتای کاتالان خود، گوآنییم (Guanyem)، نامزدی خود را برای پست شهردار، اعلام کردند. پودموس («ما می‌توانیم»)، گروه‌بندی انتخاباتی جدید اسپانیا، در انتخابات اروپا، حدود ۱۰ درصد آرا و در همه‌پرسی اکتبر ۲۰۱۴ تقریباً ۲۰ درصد آرا را احراز کرد.

[۱۱] پیام خصوصی در ۱۶ آگوست ۲۰۱۳.

منابع:

Antentas, Josep Maria/Vivas, Esther (2014): Die Welt der Empörten. Ursachen und Perspektiven der Rebellion. Köln.

Arrighi, Giovanni/Hopkins, Terence K./Wallerstein, Immanuel (1989): Antisystemic Movements. London-New York.

Azzellini, Dario (2015): Contemporary Crisis and Workers' Control. In: Azzellini, Dario: An Alternative Labour History: Worker Control and Workplace Democracy. London-New York, i.E.

–/Ressler, Oliver (2014): Occupy, Resist, Produce – RiMaflow (Film).

–/Sitirn, Marina (2012): Occupying Language. New York.

Benjamin, Walter (1991): Notizen und Vorarbeiten zu den Thesen „Über den Begriff der Geschichte“. In: Gesammelte Schriften, Bd. I.3. Frankfurt/M: 1228-1252.

– (1965): Geschichtsphilosophische Thesen. In: Zur Kritik der Gewalt und andere Aufsätze. Frankfurt/M: 78-94.

Demirović, Alex (2014): Transformation und Ereignis. Zur Dynamik demokratischer Veränderungsprozesse der kapitalistischen Gesellschaftsformation. In: Brie, Michael (Hg.): Futuring. Münster: 419-435.

Edelmann, Peter (2012): Poverty in America: Why Can't We End It?. In: New York Times, 28.7.2012.

Gramsci, Antonio (1967): Philosophie der Praxis. Frankfurt/M.

Hardt, Michael/Negri, Antonio (2010): Common Wealth. Frankfurt/M-New York.

Harvey, David (2014): Foreword. In: Sitrin, Marina/Azzellini, Dario: They Can't Represent Us!: Reinventing Democracy from Greece to Occupy. London-New York: 1-4.

Harvey, David (2004): The „New“ Imperialism. Accumulation by Dispossession. In: Panitch, Leo/Colin, Leys (Hg.): The New Imperial Challenge. London: 63-87.

Harvey, David (2003): The „New“ Imperialism. Oxford.

Juris, Jeffrey S./Ronayne, Michelle/Shokooh-Valle, Firuzeh/Wengronowitz, Robert (2012): Negotiating Power and Difference within the 99%. In: Social Movement Studies 11(3): 1-7.

Kastner, Jens (2012): Platzverweise. Die aktuellen sozialen Bewegungen zwischen Abseits und Zentrum. In: Lorey, Isabell et al. (Hg.) (2012): Occupy! Die aktuellen Kämpfe um die Besetzung des Politischen. Wien: 50-86.

Kouta Steel Factory Workers (2013): From the workers of Kouta Steel Factory in Egypt To the workers of Vio.Me Industrial Mineral Factory in Greece! Message of Solidarity. URL: www.viome.org/2013/02/from-workers-of-kouta-steel-factory-in.html.

Lorey, Isabell (2012): Demokratie statt Repräsentation. Zur konstituierenden Macht der Besetzungsbewegungen. In: Lorey, Isabell et al. (Hg.) (2012): Occupy! Die aktuellen Kämpfe um die Besetzung des Politischen. Wien: 9-49.

Polletta, Francesca, (2002): Freedom Is an Endless Meeting: Democracy in American Social Movements. Chicago.

Polletta, Francesca/Amenta, Edwin (2001): Second that Emotion? Lessons from Once-Novel Concepts in Social Movement Research. In: Goodwin, Jeff/Jasper, James M./Polletta, Francesca (Hg.): Passionate Politics. Emotions and Social Movements. Chicago-London: 303-316.

Porcaro, Mimmo (2013): Occupy Lenin. In: LuXemburg, 1/2013: 132-139.

Rehmann, Jan (2012): Occupy Wall Street – eine gramscianische Analyse. In: Das Argument 300 54(6): 897-909.

Rehmann, Jan (2013): Verbindende Partei oder zurück zum „Bewegungskrieg“?. In: LuXemburg 1/2013: 140-143.

Schavelzon, Salvador (2013): Brasil en las calles. In: Lobo suelto, 13.6.2013. URL: <http://anarqui coronada.blogspot.com.br/2013/06/brasil-en-las-calles.html>.

Sitrin, Marina (2007): Ruptures in imagination: Horizontalism, autogestion and affective politics in Argentina. In: Policy & Practice: A Development Education Review, 47(5): 43-53. – (2012a): Occupy Wall Street and the Meaning of Success. In: Huffington Post, 14.9.2012.

– (2012b): Some Issues with Horizontalism. In: Occupy! An OWS-Inspired Gazette Nr. 3: 30-32.

– (2013a): Occupy Trust: The Role of Emotion in the New Movements. In: Fieldsights – Hot Spots, Cultural Anthropology Online, URL: <http://culanth.org/fieldsights/76-occupy-trust-the-role-of-emotion-in-the-new-movements>.

– (2013b): Everyday Revolutions. London-New York.

–/Azzellini, Dario (2014): They Can't Represent Us!: Reinventing Democracy from Greece to Occupy. London-New York.

Wainwright, Hilary (2012): Griechenland: Syriza weckt Hoffnungen. In: LuXemburg 3/2012: 118-125.